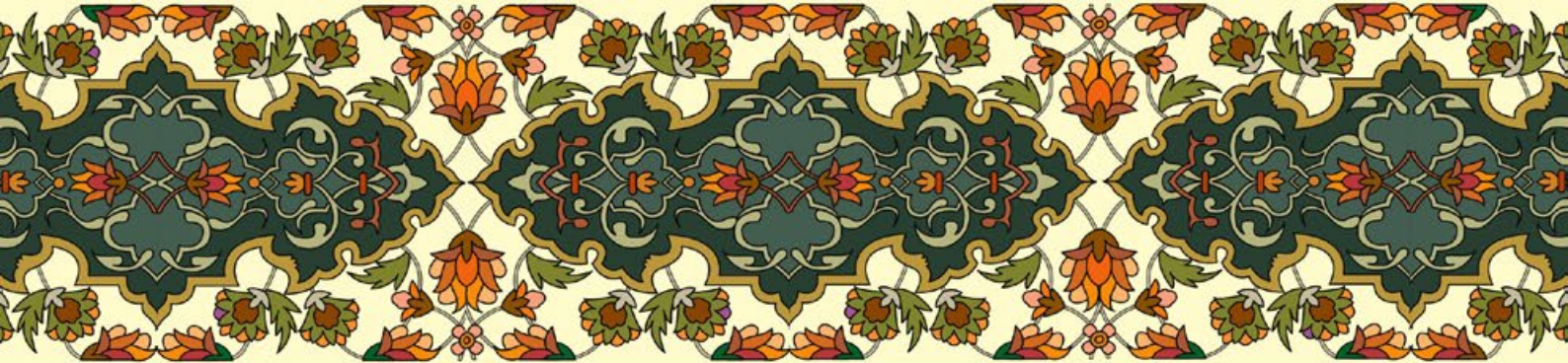




پایگاه اطلاع رسانی دفتر منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالى





شماره: ۱۰۸

عنوان: بحران افغانستان؛ عوامل و راهکارها

نویسنده: دکتر ذاکر معروف

تاریخ: ۱۳۹۹/۱۰/۱۷



پایگاه اطلاع رسانی دفتر منصوبه‌ها شیخ محمد صالح خلیف حفظه الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم



افغانستان، سرزمین اشک و خون است. چندین دهه است که این کشور اسلامی، روی صلح و آرامش را ندیده است. امنیت و توسعه‌ی اقتصادی و فرهنگی در این سرزمین، به آرزویی دور و دست‌نیافتنی تبدیل شده است. فقر و آوارگی، با نام مردم افغانستان عجین شده است. واقعیت آن است که هیچ کس بر این سرزمین رحم نکرده است؛ نه کشورهای همسایه‌اش، نه کشورهای اسلامی نزدیک و دور، نه قدرت‌های کافر و سازمان‌های بین‌المللی و نه حتی خود مردم افغانستان! آری، خود مردم افغانستان هم بر خود رحم نکرده‌اند و این از همه تلخ‌تر و تأسفبرانگیزتر است!

دهه‌هاست که خصومت و نزاعی عمیق و دامنه‌دار میان اقوام، مذاهب و احزاب این کشور در جریان است؛ از سویی شیعه که خود به اقوام هزاره، سادات و غیره تقسیم می‌شود، با احزاب مختلفی که هر یک برای گرفتن سهم بیشتری از قدرت تلاش می‌کنند و از سوی دیگر اهل سنت که خود به اقوام پشتون، تاجیک، ازبک و

غیره تقسیم می‌شود، با جریان‌های مختلفی مانند طالبان، حزب نهضت اسلامی و غیره که هر یک برای تصاحب قدرت تلاش می‌کنند، بدون اینکه پس از گذشت دهه‌ها، حتی اندکی خسته شده باشند یا گذشت و انعطافی از خود نشان دهند!

جنگ‌های داخلی بر سر قدرت، بخش بزرگی از تاریخ این سرزمین بوده است. بدترین آشکال کشتار و شکنجه، در حافظه‌ی تاریخی مردم افغانستان وجود دارد؛ از کوبیدن میخ بر سر یکدیگر گرفته تا پرت کردن یکدیگر از طیاره‌ی در حال پرواز! گرگ‌ها با گوسفندها کاری را نکرده‌اند که این مردم با یکدیگر کرده‌اند! امروز نیز این قصه‌ی پرغصه همچنان ادامه دارد! هر روز انفجاری در گوشه‌ای از شهر و تکه‌تکه شدن بدن‌هایی و ویران شدن خانه‌هایی! فرقی نمی‌کند که شیعه باشی یا سنی و سلفی باشی یا حنفی و دولتی باشی یا خبرنگار و معلم باشی یا دانشجو و رهگذر باشی یا نمازگزار و زن باشی یا کودک؛ هر لحظه ممکن است که کسی خود را در کنار تو منفجر کند و تو را به خاک و خون بکشاند! در این سرزمین، هیچ کس در امان نیست! هر از چند گاهی، انواع راکت و موشک را به جایی در وسط شهر می‌آورند و بی‌هدف به هر سو پرتاب می‌کنند و اهمیت نمی‌دهند که در کجا فرود می‌آید! برخی به خانه‌ی محقر پیرمردی مسکین اصابت می‌کند و برخی به مکتب و مدرسه‌ی کودکان و برخی به شفاخانه و بیمارستان و برخی به وسط سرک و خیابان! انگار که به نظر بندگان قدرت، خون همه در این سرزمین حلال است و فرقی نمی‌کند که چه کسی در آن کشته می‌شود! «قتل» که بزرگ‌ترین گناه در اسلام است، در کیش این مدعیان مسلمانی مباح است، بلکه چه بسا ثواب دارد! افغانستان که به قول مردمش، «دیگ بی‌سریوش» است، لانه‌ی بی‌رحم‌ترین و شقی‌ترین تروریست‌های وحشی و حریص‌ترین و فاسدترین سیاست‌مداران قدرت‌طلب شده است و کسی هم نیست که برای اصلاح آن دلی بسوزاند و کاری بکند! کجاست عالم دینی موجه و خیرخواهی که برای آشتی دادن گروه‌های درگیر، قدمی پیش بگذارد؟! کجایند توده‌های آگاه و فرهیخته‌ای از مردم که به جای سوختن و ساختن با این اوضاع اسفبار، گرد هم آیند و تدبیری بیندیشند و اقدامی بکنند؟! کجایند کشورها و سازمان‌های اسلامی که به جای تماشا کردن این بحران جان‌فرسا و طاقت‌سوز، برای حل آن گرد هم آیند و همفکری و همکاری کنند؟! هر چند آن‌ها خود در جهل و غفلت

به سر می‌برند و به ریشه‌ی اصلی بحران افغانستان علم و التفات ندارند.

بدون شک ریشه‌ی اصلی بحران افغانستان، همان ریشه‌ی اصلی بحران در سراسر جهان اسلام است و آن چیزی جز عدم حاکمیت خلیفه‌ی خداوند -امام مهدی علیه السلام- نیست؛ زیرا او تنها کسی است که همه‌ی اقوام، مذاهب و احزاب مسلمان در این کشور، نظر به باور دینی مشترک خود، می‌توانند او را بپذیرند و بر محور او گرد آیند، تا مشکلات مادی و معنوی آنان را یکی پس از دیگری حل کند و سعادت کامل را برای مردم رنج‌کشیده‌ی این سرزمین به ارمغان آورد؛ چنانکه علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی در کتاب «هندسه‌ی عدالت» فرموده است:

«زمینه‌سازی برای حاکمیت مهدی، تنها عامل وحدت و هم‌بستگی امت در عصر ماست؛ زیرا بدون تردید، حاکمیت مهدی، تنها حاکمیت در عصر ماست که مورد قبول و رضایت همه‌ی فرق و مذاهب اسلامی است و همه‌ی مسلمانان با هر رویکردی، بر قطعیت تحقق و وجوب اطاعت آن، اجماع دارند. بنابراین، باید توجه داشت که دعوت به هر حاکمیت دیگری جز حاکمیت مهدی، دعوت به چیزی است که مورد اختلاف امت است و دلیلی برای اجابت آن نیست»^۱.

فارغ از آنکه حکومت، تنها حق امام مهدی علیه السلام است، نه حق پشتون یا هزاره یا تاجیک یا ازبک یا طالبان یا حزب نهضت اسلامی یا غیره؛ چراکه حکومت، تنها حق خداوند است و خداوند حکومت خود را از طریق خلیفه‌اش امام مهدی علیه السلام اعمال می‌کند و تبعاً حکومت هر کس دیگری جز او فاقد مشروعیت است؛ چنانکه علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی در کتاب «هندسه‌ی عدالت» فرموده است:

«هنوز هم پس از صدها سال، گروه‌ها و جریان‌های مختلف در سرزمین‌های گوناگون، هر یک خود را به بهانه‌ای سزاوارتر از دیگران

۱. هندسه‌ی عدالت، ص ۵۷

می‌دانند و تلاش می‌کنند ضمن از بین بردن دیگران، حکومت را برای خود تصاحب کنند! در حالی که واقعاً هیچ یک از آن‌ها سزاوارتر از دیگری نیست و حکومت به هیچ یک از آن‌ها تعلق ندارد. حکومت تنها متعلق به مهدی است و با این وصف، نزاع بر سر آن بیهوده است!»^۱.

بنابراین، مردم افغانستان، از هر قوم، مذهب و حزبی، اگر واقعاً به دنبال راهی برای رهایی از مشکلات مادی و معنوی خود هستند، باید دعوت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی به سوی امام مهدی علیه السلام را اجابت کنند و به جای نزاع با یکدیگر بر سر حکومت، حکومت را به امام مهدی علیه السلام بسپارند؛ همچنانکه طالبان، اگر واقعاً به دنبال تشکیل حکومت اسلامی و تطبیق کامل احکام اسلام در افغانستان هستند، راهی جز قبول دعوت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی و پیوستن به نهضت زمینه‌سازی برای ظهور امام مهدی علیه السلام ندارند؛ چنانکه علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی به این نکته‌ی بسیار مهم اشاره کرده و فرموده است:

«هر یک از آنان شعار مسلمانی می‌دهد و خود را در پی اقامه‌ی اسلام می‌شمارد، در حالی که باید راستگوی آنان از دروغگویشان معلوم شود. بی‌گمان دعوت من به سوی مهدی، برای آنان آزمونی بزرگ است؛ چراکه اگر آن را اجابت نکنند، نفاق خود را آشکار می‌سازند و به مسلمانان اعلام می‌دارند که به راستی مسلمان نیستند و اقامه‌ی اسلام را نمی‌جویند، بلکه تنها در پی قدرت‌اند و رؤیایی جز سلطنت در سر ندارند؛ مانند جبارانی که پیش از آنان بودند و جان و مال و ناموس مسلمانان را دستمایه‌ی کامرانی خود ساختند، تا آن گاه که مرگ بر سر آنان فرود آمد مانند عقابی که بر سر بزغاله فرود آید و آنان را از روی زمین برداشت و به میان هاویه انداخت، در حالی که اگر دعوت من به سوی مهدی را اجابت کنند و با من برای رساندن او به حکومت متحد شوند، زمینه‌ی حکومت او فراهم می‌شود و غرض آنان به بهترین شکل ممکن حاصل می‌گردد؛ البته اگر غرض آنان اقامه‌ی اسلام در جهان باشد؛ چراکه اگر غرض آنان

۱. هندسه‌ی عدالت، ص ۴۷

چیز دیگری باشد، لعنت خداوند و بندگان‌ش در پی آنان است و دیر یا زود به آنان می‌رسد و آنان را مانند بادی که خاکستری را از جایی بزداید، در اطراف زمین پراکنده می‌کند و آن گاه برای آنان جمع‌کننده‌ای نخواهد بود!

آیا مسلمانانی که خود را مجاهدین می‌نامند و به مهاجرین و انصار تقسیم می‌کنند، نمی‌دانند که بهترین جهاد، جهاد در رکاب مهدی و بهترین هجرت، هجرت به سوی مهدی و بهترین نصرت، نصرت برای مهدی است؟! پس چرا نمی‌گیرند به سوی مردی -و با دست به خود اشاره فرمود- که بی‌هیچ تکلف و چشم‌داشتی آنان را به سوی مهدی دعوت می‌کند و برای وصول به او راه می‌نماید، در حالی که بر اساس کتاب خداوند و سنت پیامبرش سخن می‌گوید و به عقلانیت فرا می‌خواند و از جهل و تقلید و اهواء و دنیاگرایی و تعصب و تکبر و خرافات باز می‌دارد و هر چه می‌گوید را بر عهده می‌گیرد و خود ضامن آن است؟! به راستی چه چیزی آنان را از اجابت او باز داشته و چه کسی آنان را از مسارعت به سوی مشغول ساخته است؟! آیا شایسته نیست که چهار دست و پا بر روی برف، به سوی او بشتابند و خود را از سرزمین‌های دور و نزدیک به او برسانند تا به همراه او برای یاری مهدی بیرون آیند؟! در حالی که او آنان را با هدایت خود، به مهدی خواهد رساند و مهدی آنان را با حکومت خود، به بهترین آرزوها؛ چراکه احکام خداوند را در میان‌شان جاری خواهد ساخت و عدالت مطلق را در پستوی خانه‌ها و آغل گوسفندان‌شان داخل خواهد نمود، بل آنان را به سرزمین‌های موعودی خواهد رساند که در آن‌ها شیر و عسل جاری است و خاکش زعفران ساییده و سنگریزه‌اش الماس و مروارید است...»^۱.

این تنها راه نجات افغانستان است. با این حال، اگر مردم افغانستان تمایلی به این راه ندارند و حاضر به سپردن حکومت بر خود به خداوند و خلیفه‌اش نیستند و ترجیح می‌دهند که کسی جز امام مهدی علیه السلام بر مال و جان آنان مسلط باشد،

۱. فرازی از گفتار ۱۱۳ علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

مختارند، ولی باید بدانند که روش‌های بهتری هم برای خودکشی وجود دارد و آنان مجبور نیستند که با روش دردناک کنونی خود را نابود کنند! کافی است که اندکی از حرص و طمع خود بکاهند و همه‌ی قدرت را برای خود نخواهند و اجازه دهند که اقوام، مذاهب و احزاب دیگر هم سهمی از این مردار داشته باشند! حکومت بدون خلیفه‌ی خداوند، مرداری بیش نیست و کشمکش بر سر یک مردار، بسیار زشت و احمقانه است. اکنون همه‌ی کشورهای جهان دچار مشکلات مادی و معنوی هستند، ولی مشکلات مادی و معنوی افغانستان از همه‌ی آن‌ها بیشتر و بزرگ‌تر است و این از آن روست که اقوام، مذاهب و احزاب این کشور، نه تنها حاضر به سپردن قدرت به صاحب حقیقی‌اش یعنی امام مهدی علیه السلام نیستند که حاضر به تقسیم آن در میان یکدیگر هم نیستند! هر یک از آن‌ها، همه‌ی قدرت را برای خودش می‌خواهد، تا حدی که حاضر است بمیرد یا در وحشت و فلاکت زندگی کند، ولی چیزی از آن را به قوم، مذهب و حزب دیگری ندهد! این همه خودخواهی، انحصارطلبی و تکبر، به راستی عجیب و شرم‌آور است! این دیگر یک ردیلت اخلاقی صرف نیست، بلکه جاهلیتی سیاه از سنخ جاهلیت عرب قبل از اسلام است، بلکه به دیوانگی شباهت دارد؛ زیرا در حالی بی‌وقفه ادامه پیدا می‌کند که هیچ یک از اقوام، مذاهب و احزاب افغانستان، اصلاً توان رسیدن به همه‌ی قدرت را ندارد! حتی دولت این کشور که اسماً و ظاهراً صاحب همه‌ی قدرت است، بر بسیاری از مناطق این کشور سلطه و نفوذی ندارد؛ چراکه کنترل آن‌ها در دست مخالفان دولت است! مخالفان دولت هم می‌دانند که دست کم نمی‌توانند کنترل مراکز ولایات را از دولت بگیرند و اگر هم با دادن تلفات بسیار، بر یکی از این مراکز مستولی شوند، برای مدتی کوتاه خواهد بود و به سرعت کنترل آن را از دست خواهند داد! با این همه، نه دولت حاضر است که قدرت را با مخالفان خود تقسیم کند و نه مخالفان دولت حاضرند که دولت را به رسمیت بشناسند! چراکه هر دو، بدون هیچ انعطافی، همه‌ی قدرت را برای خود می‌خواهند و هیچ حقی برای دیگری قائل نیستند! انگار که قدرت، ارث پدرشان است، در حالی که برای هیچ کدامشان نیست، بلکه برای خداوند و خلیفه‌ی اوست و آن‌ها آن را دزدیده‌اند! از نظر خداوند، همه‌ی آن‌ها با هم برابرند و هیچ یک سزاوارتر از دیگری نیست.

حال که چنین است، بهتر است که با هم کنار بیایند و این مال دزدی را به تساوی میان خود تقسیم کنند؛ چراکه هر دو مسلمان و اهل همین سرزمین هستند. نه

رهبر طالبان پیغمبر است و نه رئیس دولت فرشته! تفاوت آن دو تنها در نامشان است؛ یکی خود را «امیر المؤمنین» می‌نامد و دیگری «رئیس جمهور»! یکی حکومت خود را «امارت اسلامی» می‌نامد و دیگری «جمهوری اسلامی»! یکی منشأ قدرت خود را «بیعت مردم» می‌نامد و دیگری «رأی مردم»! در حالی که معنا و نتیجه‌ی آن دو یکی است و تفاوتشان صرفاً لفظی و ظاهری است! یکی از دو رئیس، لُنْگی بر سر می‌گذارد و ریشش را دراز می‌کند و دیگری کت می‌پوشد و ریشش را کوتاه! آیا این، ارزش کشتن و کشته شدن را دارد؟! آیا این، دلیلی کافی برای انتحار و موشک‌پرانی است؟! اگر بهانه‌ی طالبان، توافق و ارتباط دولت با کافران است، خودشان هم این کار را انجام می‌دهند! آیا خودشان با آمریکا ارتباط ندارند و توافق امضا نمی‌کنند؟! آیا خودشان می‌توانند برای رسیدن به قدرت، از آمریکا کمک بگیرند، ولی دولت نمی‌تواند برای حفظ قدرت، همین کار را انجام دهد؟! پوشیده نیست که هدف حملات طالبان در یک سال گذشته، فقط دولت افغانستان بوده است، نه نیروهای آمریکایی! در حال حاضر، آنان حمله به نیروهای آمریکایی را جایز نمی‌دانند؛ چراکه با آنان صلح کرده‌اند، ولی حمله به دولت افغانستان را جایز می‌دانند؛ چراکه حاضر به صلح با آن نیستند! یعنی با کافر صلح کرده‌اند، ولی با مسلمان صلح نمی‌کنند! در حالی که تنها بهانه‌ی شان برای جنگ با دولت، حضور همان کافری است که با او صلح کرده‌اند و جنگ با او را جایز نمی‌دانند! آیا این چیزی جز ریاکاری و عوام‌فریبی است؟! اگر جنگ با دولت را به این دلیل جایز می‌دانند که خواهان ماندن نیروهای آمریکایی در افغانستان است، باید بدانند که دولت تنها به خاطر حملات طالبان چنین درخواستی دارد! این یعنی طالبان خود با حملات‌شان به دولت، باعث ماندن نیروهای آمریکایی در افغانستان شده‌اند! واضح است که اگر آنان با دولت صلح می‌کردند، هیچ بهانه‌ای برای ماندن نیروهای آمریکایی در افغانستان وجود نداشت! وقتی در یک کشور اسلامی، اتحاد و امنیت باشد، کجا کافران می‌توانند در آن جولان دهند؟! جولان کافران در افغانستان، وضعیتی است که دولت و طالبان هر دو با هم زمینه‌اش را فراهم ساخته‌اند و تا زمانی که با هم صلح نکنند، همچنان ادامه خواهد داشت! بنابراین، بهترین و کوتاه‌ترین راه برای پایان دادن به حضور نیروهای آمریکایی در افغانستان، صلح دولت و طالبان است و این کاری بسیار آسان است، اگر هر دو دست از خودخواهی و خیال‌بافی بردارند و به عدالت و واقع‌بینی روی آورند؛

با توجه به اینکه هر دو افغان هستند و شهادتین می‌گویند و نماز می‌گزارند و روزه می‌گیرند و حج می‌روند و ادعا می‌کنند که حکومتشان اسلامی است! حالا ممکن است درباره‌ی نحوه‌ی اداره‌ی برخی از امور، با هم اختلاف نظر داشته باشند که امری عادی و طبیعی است و در هر کشوری وجود دارد، بدون اینکه باعث جنگ و خونریزی شود!

عجیب است که هیچ کس در این دو خیل عظیم، این نکات واضح و ساده را نمی‌فهمد یا نمی‌خواهد بفهمد! به راستی آیا جهالتی بزرگ‌تر از این یافت می‌شود؟! همین جهالت است که مانند آتشی سوزان این سرزمین را فرا گرفته و به خاک سیاه نشانده است! انگار که هیچ عقلانیتی در این مرز و بوم باقی نمانده است و همه‌ی عاقلانش دیوانه شده‌اند! انگار که هیچ عالمی در آن وجود ندارد و هیچ روشن‌فکری در آن پیدا نمی‌شود! نمی‌دانم واعظان آن که در هر مسجدی منبری دارند، چه غلطی می‌کنند که این مردم پس از گذشت چندین قرن از پذیرش اسلام، هنوز مانند اعراب جاهلی می‌اندیشند و رفتار می‌کنند و هیچ رنگ و بویی از فرهنگ و اخلاق اسلامی در آنان دیده نمی‌شود! چرا واعظانشان بعد هر نماز جماعت، آنان را تعلیم نمی‌دهند و از این عصبیت جاهلی بر حذر نمی‌دارند و به تحمّل و گذشت و مدارا و مهربانی و انصاف و تقسیم عادلانه‌ی قدرت دعوت نمی‌کنند؟! ظاهراً دلیلش آن است که خودشان هم تعلیم نیافته‌اند و از عصبیت قومی و مذهبی مبرا نیستند، بلکه چه بسا به آن دامن می‌زنند و در آتش آن می‌دمند! زیرا متأسفانه بیشتر سنی‌هاشان در مدارس پاکستان یا عربستان تعلیم یافته‌اند که مروج جمود، خشونت و عقل‌گریزی هستند و بیشتر شیعیانشان در مدارس ایران که مروج تقلید، تعصب و خرافات مذهبی! این است که نه توده‌های مردم در این سرزمین خیر خود را تشخیص می‌دهند و از خودزنی دست بر می‌دارند و نه نخبگان و فرزانه‌گانی در میانشان یافت می‌شوند که آنان را آگاه سازند و به کار درست تشویق کنند! در این میان، از علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی -این عالم بزرگ و خیرخواه- هم کاری ساخته نیست؛ زیرا آنان این تنها شخصیتی که خیرشان را می‌شناسد و می‌خواهد و می‌گوید را هم قبول ندارند و پیروی نمی‌کنند و او در میانشان بسیار غریب است!

به راستی در چنین شرایط هولناک و اسفباری، چگونه می‌توان به عاقبت مردم افغانستان امیدوار بود؟! بدون شک، عاقبت این مردم با چنین رویکرد و عملکرد

جاهلانهای، جز تباهی و بدبختی روزافزون نمی تواند باشد، مگر اینکه هر چه زودتر متنبه شوند و رویکرد و عملکرد غلط خود را تغییر دهند؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾؛ «خداوند وضع هیچ قومی را تغییر نمی دهد تا آن گاه که خود وضع خود را تغییر دهند».



دیدگاه‌های دیگر از این نویسنده:

۱. مقاله‌ی «منصور هاشمی خراسانی؛ سدی محکم در برابر نفوذ داعش به آسیای میانه»
۲. مقاله‌ی «فاجعه‌ی منا؛ گواهی دیگر بر عدم صلاحیت آل سعود»
۳. مقاله‌ی «موجودیت آل سعود؛ مانعی بزرگ از موانع ظهور مهدی»
۴. نکته‌ی «حقیقت در محاصره...»
۵. نکته‌ی «نادان را از هر طرف نوشتیم، نادان بود!»
۶. مقاله‌ی «شگردهای تبلیغاتی برای مقابله با نهضت بازگشت به اسلام»
۷. مقاله‌ی «انتخابات؛ نمایشگاه قدرت‌طلبی و ابتذال سیاسی در ایران»
۸. نکته‌ی «انفجاری دیگر در کابل»
۹. نکته‌ی «ترقه‌بازی در تهران!»
۱۰. مقاله‌ی «تالوث شیطان؛ موانع سه‌گانه‌ی ظهور امام مهدی علیه السلام»
۱۱. نکته‌ی «سخنی با آنان که هنوز اخلاق را فراموش نکرده‌اند»
۱۲. مقاله‌ی «توضیحی درباره‌ی تعیین روز اول و آخر ماه مبارک رمضان»
۱۳. مقاله‌ی «از سرکوب مسلمانان اویغور توسط حکومت چین تا قرارداد همکاری ۲۵ ساله با حکومت ایران!»
۱۴. مقاله‌ی «اهانت غرب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ عوامل و راهکارها»
۱۵. مقاله‌ی «در جهان اسلام چه می‌گذرد؟!»